

ان پیسے دلہا

دکتر نادر فضل



انیس دہا

دکتر نادر فضلی

فضلی، نادر، ۱۳۳۲
انیس دلها / نادر فضلی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی
منیر، ۱۳۸۱.
ISBN: 964 - 5601 - 98 - 3
۶۴ ص.
۳۸۵ ریال
کتابنامه بصورت زیرنویس.
۱. محمد بن حسن (عج)، امام نواز دهم، ۲۵۵ ق. غیبت، الف:
عنوان.



شابک ۹۶۴-۵۶۰۱-۹۸-۳ ISBN 964 - 5601 - 98 - 3

انیس دلها
دکتر نادر فضلی
ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۱
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
حروفچینی: شبیر / ۷۵۲۱۸۳۶
چاپ: زنبق

وب سایت: <http://www.monir.com>
پست الکترونیک: info@monir.com

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ - تلفن و فاکس: ۷۵۲۱۸۳۶ (۳ خط)
دیگر مراکز پخش: انجمن الفبای نشر: ۶۴۸۰۰۲۶ • نشر آفاق: ۲۸۴۷۰۳۵ • نشر رایحه: ۸۹۷۶۱۹۸

۳۸۵ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَيِّدِي! غَيَّبْتُكَ نَفْتِ رُقَادِي
وَضَيَّقْتُ عَلَى مِهَادِي،
وَأَبْتَرْتُ رَاحَةَ فُؤَادِي!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یا صاحب الزمان!

می‌خواهم از تو بگویم. اما، مانده‌ام؛ چه بگویم؟ از آن دشوارتر، چگونه بگویم؟

ای کاش می‌توانستم زیباترین شعرها را در وصف تو بسرایم؛ اما، شعر نمی‌دانم.

ای کاش می‌توانستم لطیف‌ترین عبارات را در بیان دوستی تو، به‌کار بگیرم؛ اما، خامه، خیال آن را هم ندارد.

ای کاش می‌توانستم بهترین سخنان را در اظهار ارادت به تو، بگویم؛ اما، بیانم، گنگ و زبانم، زبون است.

مولای من!

هرچند از غیبت تو رنج می‌برم، اما از سوئی دیگر، با همه وجود، می‌یابم که قیمت ندارد این غم غیبت!

چه کنم؟ مبتلا شده‌ام؛ سخت گرفتار گشته‌ام. مبتلای محبت تو، گرفتار گوشه چشمی که به من بیفکنی.

دوستی تو را، با همه دنیا، برابری نمی‌نهم؛ اگر آن را از من بگیرند، به خدا، می‌میرم. زندگی بدون محبت تو، هیچ و پوچ است. خدا را شکر می‌کنم که تو را دوست دارم.

نمی دانم حرف دلم را چگونه بگویم؟ بگذار آتش محبت تو، در دلم
شعله ور باشد و وجودم را گرمی و حیات ببخشد.

به ما گفته اند:

محبت امام زمان کیمیائی است که مس وجود را طلا می کند.
اکسیر اعظم است که آتش به جان آدم می اندازد.
دم مسیحا است که دلهای بیمار را شفا می دهد و جانهای مرده را
حیات دوباره می بخشد.

راست گفته اند! دگرگونت می سازد، زیر و رویت می کند، به کلی
عوض می شوی و حتی بدی هایت به خوبی ها تبدیل می شود:

قَاوَلْتُكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ!

آنان کسانی هستند که خداوند بدی های آنها را به خوبی تبدیل
می فرماید.

در درون می سوزی، می گذاری، آتش می گیری، اما چگونه
می توانی سوز و گدازت را بیان کنی؟ مگر می شود هر آنچه را که در
دل داری به زبان بیاوری یا با قلم بگوئی؟

بغضی شیرین گلویت را می فشارد، گدازه ای کوچک از آن آتش
محبت، به صورت اشکی سوزناک و شورانگیز از دیدگانت جاری
می شود، ناله و ندبه ای سرور آفرین سر می دهی.

شانه های از شدت گریه می لرزد، دیدگانت به خون می نشیند،
اما دوست نداری آرام بگیری. نمی خواهی گریه ات تمام شود، لذت
می ببری و می گویی:

هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَالْبُكَاءَ؟

آیا کسی هست مرا یاری کند تا، زمانی دراز، همراه با او بگریم
و بنالم و فریاد فراق سر دهم؟

حلاوت و شیرینی این ناله و ندبه را با عالم عوض نمی‌کنی.
شیرینی محبت، شور هجران و شادی وصال، چیزی نیست که به
وصف درآید. عطر یاس را تا نبوئی، نمی‌یابی. تازه وقتی یافتی،
نمی‌توانی بیان کنی. هر کس باید خودش ببوید و بیابد.

نمی‌دانم تا به حال به فکر افتاده‌ای با امام زمان، با پدر مهربان، با
رفیق شفیق، با دوست دلسوز و با برادر همدل، هم سخن شوی؟ گل
بگوئی و گل بشنوی؟ با او بگوئی، از او بشنوی؟

چرا پدرت را فراموش کرده‌ای؟ چرا از امام زمانت دور
افتاده‌ای؟ کجا می‌روی؟ سر بر آستان چه کسی می‌سایبی؟ چه پناهی
جز او می‌شناسی؟

نمی‌خواهی در غم غیبت و غربتش اشک بریزی؟ نمی‌خواهی
مثل پدر بزرگوارش، امام صادق، آری امام صادق، از دوری سید و
مولای خویش، غریبانه گریه کنی و با آن حضرت هم‌نوا شوی که:
سَيَدِي غَيْبُكَ نَفْتُ رُقَادِي، وَ ضَيَّقْتُ عَلَيَّ مِهَادِي، وَ ابْتَرَّتْ
رَاحَةَ فُوَادِي

آقای من! غیبت و پنهانی تو، خواب از دیدگانم ربوده و بستر
راحت از من برده و آسایش دل از من بریده.

به خدا اگر جرقه‌ای هم از آتش محبت امام زمان به دلت بیفتد،
دیوانه می‌شوی. امتحان کن، بسم الله، برخیز و هم‌اینک مفاتیح را
بردار. با دعا، با انس با امام زمان و با محبت او، زنده شو!

ما از خودمان چه می توانیم بگوئیم. بهترین بیان در وصف حضرت صاحب الزمان، در دعاها آمده است. و در این نوشتار، که در چند بخش کوتاه تدوین شده است، با بیان کوتاهی از یک نکته اعتقادی درباره حضرت مهدی علیه السلام، به مدد دعاها، پیرامون همان نکته، از آن حضرت سخن می گوئیم. آرزو می کنیم که بدین سان، و با اظهار محبت به آن آستان، پیوند روحی و معنوی خود را با آن عزیز، استوار سازیم.

روز جمعه ۸ شهریور ۱۳۸۰

نادر فضلی

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ
وَحُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ،

حجّت حقّ

یکی از اعتقادات بسیار مهم در باب امامت، وجود حجّت حقّ، در هر زمان است. این مهم، در بیانات پیامبر خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ آمده است. چنانچه حضرت امام صادق نقل می‌کند که: جناب جبرئیل بر حضرت رسول اکرم نازل شد و از جانب خدای متعال پیامی برای آن حضرت آورد. خداوند در آن پیام، پیامبر را مخاطب ساخته و فرموده بود:

ای محمد! من، زمین را هیچ‌گاه بدون وجود دانشمندی که راه اطاعت مرا بداند و به هدایت من آگاه باشد، نمی‌گذارم.

وجود این دانشمند، در فاصله رحلت یک پیامبر و بعثت پیامبر دیگر، موجب نجات مردم می‌شود.

من، ابلیس را رها نمی‌کنم تا به گمراه کردن مردم بپردازد، بی آن‌که حجّتی در زمین داشته باشم تا مردم را به سوی من دعوت کند؛ همان حجّتی که ایشان را به راه راست هدایت کند و به امر دین آگاه باشد.

حکم و فرمان من چنان جاری گشته است که برای هر گروهی هدایتگری باشد، که به وسیله او نیک بختان را راهبر باشم و

و بر تیره‌بختان، حجت را تمام کنم.^۱
 در روایت دیگری آمده است که جناب ابوبصیر - که یکی از
 یاران دانشمند و وارسته حضرت صادق است - از آن جناب درباره
 این آیه شریفه پرسید که خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ.

ای پیامبر تو فقط بیم دهنده هستی و البته برای هر گروهی
 هدایت کننده‌ای هم هست.

امام علیه السلام فرمود:

پیداست که رسول‌الله منذر است و «هادی» حضرت علی علیه السلام
 است.

آن‌گاه امام صادق علیه السلام از ابوبصیر پرسید:

آیا امروز، از ما، کسی را به عنوان «هادی» می‌شناسی؟

ابوبصیر پاسخ داد:

آری فدایت شوم! در میان شما [از حضرت علی علیه السلام به بعد]

پیوسته یکی پس از دیگری، هدایتگری آمده است تا این

مأموریت هدایت به حضرت شما رسیده است.

امام صادق علیه السلام که درستی عقیده ابوبصیر را شنید، فرمود:

خداوند ترا مشمول رحمت خویش فرماید. مطلب همان است

که تو گفتی. اگر بنا بود آیه‌ای درباره کسی نازل شود و پس از

مرگ آن شخص، آیه شریفه هم از میان برود و به نوعی بمیرد،

دیگر از قرآن چیزی نمی‌ماند و کل قرآن از میان می‌رفت. اما

قرآن جاودانه، زنده و پاینده است. هم درباره افراد

حاضر جریان دارد و هم درباره گذشتگان جاری و ساری است.^۱

با این استدلال استوار، امام صادق علیه السلام اثبات فرموده است که: نه تنها حضرت علی علیه السلام، در روزگار خود هادی بوده است، بلکه در هر زمان و دورانی نیز، یکی از ائمه، هادی امت هستند لذا معنای آیه قرآن همچنان باقی و برقرار است. ابو یعفر - که یکی دیگر از اصحاب امام صادق علیه السلام است - نقل می کند که آن حضرت فرمود:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَالِمَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَالْعِلْمُ يُتَوَارَثُ وَ
لَيْسَ يَمْضِي مِنَّا أَحَدٌ حَتَّى يَرَى مِنْ وُلْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ عِلْمَهُ
وَ لَا تَبْقَى الْأَرْضُ يَوْمًا بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَّا تَفْرَعُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ.

علی بن ابی طالب علیه السلام عالم این امت بود و علم همچنان به ارث [به امام دیگر] می رسد؛ هیچ یک از ما [ائمه] نیست که از دنیا برود، جز آن که علمی را که از امام پیشین به ارث برده است، در فرزند خویش [امام بعدی] ملاحظه کند، که او هم دارای همان علم می باشد. و البته زمین، یک روز هم بدون امامی از ما، خالی نمی ماند؛ امامی که امت اسلام در گرفتاریهای فکری و روحی به او مراجعه کنند.

این موضوع از منظر شیعه چنان مهم و روشن و اثبات شده بود که وقتی عده ای از شیعیان، درباره امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دچار شک و تردید می شوند، با استدلال امام علیه السلام به

۱- بحار الانور، ج ۲۳، ص ۴.

۲- بحار ج ۲۳ ص ۵۳.

همین موضوع، تردید آنان بر طرف می شود. امام علیه السلام در نامه ای به یکی از اصحاب می نویسد:

این گروه، درباره پدران من، به اندازه ای که در امامت من شک کردند، دچار تردید نشدند.

اگر اعتقاد شما آن است که امر امامت تا زمان معینی است، برای این شک و شبهه، جایی هست. اما اگر تا زمانی که امور دین خدا برقرار است، امر امامت نیز پیوسته و پایدار است، دیگر برای این تردید، جایی نیست.

هنگامی که آن گروه از شیعیان، که به دام این تردید افتاده بودند، نامه حضرت را خواندند، زن و مرد و پیر و جوان آنها، که بهره ای از فهم و دانش داشتند، به امامت امام حسن عسکری، اقرار و اعتراف کردند و وقتی احمد بن اسحاق این گزارش را به امام داد، حضرت فرمود:

أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا مِنْ حُجَّةٍ؟
وَ أَنَا ذَالِكِ الْحُجَّةُ!

مگر نمی دانستید که زمین از حجت خالی نمی ماند؟ من همان حجت هستم.

در راستای همان امر مهم هدایت امت، امام و حجت حی، عامل رفع اختلاف در میان مردم است. در گزارشی که هشام بن حکم درباره مناظره اش با یکی از مخالفان، به امام صادق عرض می کند، هشام می گوید به آن مرد مخالف گفتم:

خداوند اعضا و جوارح ترا، بی راهبر رها نکرده است و برای

بدن تو یک مرکز فرماندهی قرار داده است تا آنچه را که درست است از آنچه که در آن شک و تردید داری، به تو بنمایاند. اما چنان می‌پنداری همان خداوند حکیم، این مردم را، در حیرت و شک و سرگستگی و اختلاف رها می‌کند و امام و پیشوائی برای ایشان قرار نمی‌دهد تا در هنگامه حیرت و تردید، به او مراجعه کنند؟!

هشام در مناظره دیگری در محضر امام صادق، با یک مرد داشمند از اهل شام، به او می‌گوید:

به من بگو، آیا خدای تو نسبت به آفریدگان خویش داناتر و دلسوزتر است یا آفریدگان، نسبت به خودشان؟

مرد شامی پاسخ می‌دهد: البته خداوند.

هشام می‌پرسد: خداوند درباره دلسوزی و توجهش نسبت به

دین مردم، چه اقدامی فرموده است؟

مرد پاسخ می‌دهد: آنان را مکلف ساخته است و برای انجام این

تکلیف حجت و دلیلی برپا داشته است.

هشام دوباره می‌پرسد: دلیل و راهنمایی که خداوند برای مردم

منصوب فرموده است کدام است؟

مرد می‌گوید: رسول خدا همان حجت و دلیل و راهنمای مردم

بسوی خداست.

هشام دوباره می‌پرسد: پس از پیامبر، چه کسی چنین نقشی را به

عهده دارد؟

مرد شامی پاسخ می‌دهد: کتاب خدا [قرآن] و سنت رسول الله.

هشام این بار سؤال می‌کند: آیا امروز هم، کتاب و سنت در حل

اختلاف میان من و تو سودمند می افتد تا پراکندگی ما را از میان بردارد و یکپارچگی و همدلی ایجاد کند؟

مرد شامی می گوید: آری؛ می تواند.

هشام این بار باشگفتی و حیرت آمیخته به سرزنش می گوید: پس از چه روست که من و تو، هم اینک با هم اختلاف داریم، تا آنجا که از شام برای ابراز مخالفت با ما به اینجا آمده ای، با این پندار که رأی و اندیشه هرکس راه درست دین است؟ در حالی که تو خود اقرار داری به اینکه دو رأی مختلف بر یک قول واحد، جمع نمی گردد و هرکس پیرو رأی خود می گردد و دوباره اختلاف پدید می آید!

حضرت امام باقر علیه السلام به واسطه پدران گرامی اش، از رسول اکرم

نقل می کند که فرمود:

فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عَدْلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي
يَنْفِي عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ، وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ، وَ
تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ.

وَ إِنْ أَيْمَّتْكُمْ قَادَتُكُمْ إِلَى اللَّهِ. فَانظُرُوا بِمَنْ تَقْتَدُونَ فِي دِينِكُمْ
وَ صَلَاتِكُمْ^۲.

در هر نسلی از امت من پیشوای عادل از اهل بیت من خواهد بود که تحریف زیاده گویان و نسبت ناروای باطل گرایان و تأویل جاهلان را در دین، نفی می کند و برطرف می سازد. براستی که امامان شما قائدان و رهبران شما از جانب خداوندند. بنگرید در دین و نمازتان از چه کسی پیروی می کنید.

۱ - احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۳۶، چاپ اعلمی.

۲ - کمال الدین ص ۲۲۱ باب ۲۲ حدیث ۷.

نقش دیگر حجت خدا در روی زمین همان است که امام باقر علیه السلام فرموده است:

إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَبْقَى إِلَّا وَ مِثْلِهَا مَنْ يَعْرِفُ الْحَقَّ.
فَإِذَا زَادَ النَّاسُ، قَالَ: قَدْ زَادُوا، وَإِذَا نَقَصُوا مِنْهُ، قَالَ: قَدْ نَقَصُوا
وَ لَوْلَا أَنَّ ذَالِكَ كَذَالِكَ لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ!
زمین باقی و برقرار نمی ماند جز آن که کسی از ما اهل بیت در
آن باشد که حق را می شناسد.

هنگامی که مردم چیزی به دین افزودند، آن امام آگاهی
می دهد که به دین افزوده اند؛ اگر چیزی از آن بکاهند،
می فرماید: از دین خدا کاستند. اگر این چنین نمی بود، حق از
باطل شناخته نمی شد.

ضرورت وجود حجت خدا در روی زمین تا آنجاست که در
هیچ شرایطی، زمین بدون حجت نمی ماند. ممکن است این حجت،
ظاهر و آشکار باشد و ممکن است بنا به مصالحی، مستور و پنهان
بماند. حضرت امام صادق به واسطه پدران بزرگوارش از حضرت
زین العابدین علیه السلام نقل می کند که فرمود:

وَ لَمْ تَخُلْ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ، مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا
ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ، أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ
وَ لَا تَخْلُوا إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا
وَ لَوْلَا ذَالِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ^۱.

از آن هنگام که خداوند آدم را آفرید، زمین از حجت خدا

۱ - بحار الانوار ج ۲۳ ص ۲۶.

۲ - کمال الدین ص ۲۰۷ باب ۲۱ بخشی از حدیث ۲۲.

خالی نبوده است. خواه آن حجت آشکار و شناخته شده باشد
یا پنهان و پوشیده.

و زمین - تا زمانی که ساعت قیامت برپا شود - از حجت خدا
خالی نخواهد ماند و اگر جز این بود، خداوند عبادت نمی‌شد.
این مطلب مهم را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با تفصیل بیشتری

بیان فرموده است:

آن حضرت در یک گفتگوی بسیار شیرین و شنیدنی، با کمیل بن
زیاد، به او می‌فرماید که چون بسیاری از مردم شایستگی آنرا ندارند
که حاملان دانش دین باشند، با مرگ عالمان راستین دین یعنی امامان
معصوم، مرگ دانش نیز فرامی‌رسد. اما امام علیه السلام در پایان، نکته مهمی
را یادآوری می‌کند که معلوم می‌گردد در بدترین شرایط، حجت خدا
به عنوان حافظ دین وجود دارد. آن سخن دلگرم کننده این است:

اللَّهُمَّ بَلِّیْ! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ.

بار الها آری! [بی‌تردید] زمین از کسی که با حجت و برهان،
برای خدا به پا خیزد، خالی نمی‌ماند.

إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا.

یا آن حجت ظاهر و مشهور است و یا ترسان و پنهان.

لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ.

ضرورت وجود حجت از آن روست که مبادا حجتها و بیّنات
خداوندی باطل گردد.

وَ كَمْ ذَا وَ أَيْنَ؟

اولئك - و الله - الأقلون عدداً و الأعظمون عند الله قدراً

آنان چند نفرند و کجایند؟ به خدا سوگند تعداد آنان کم است

و اما ارزش آنها نزد خداوند بسیار عظیم است.

يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ

حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ وَ يَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ^۱

خداوند به وسیله آنان حجتهای [دین] و بیّنات [آئین] خود را

حفظ می‌کند تا آن‌که آن را نزد همگنان خویش به امانت

گذارند و بذر دانش را در دل همانندان خود بپاشند.

البته جالب آن است که این حجتهای الهی اگر هم پوشیده و پنهان

باشند، مردم از آنان بهره لازم را می‌برند. چنان‌چه وقتی این سؤال از

امام صادق می‌شود که: مردم از حجّت غایب پوشیده، چگونه

بهره‌مند می‌شوند؟ امام پاسخ می‌دهد:

كَمَا يَتَفَعُّونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ^۲

همان‌گونه که از خورشید بهره‌مند می‌شوند، آنگاه که ابر آن را

می‌پوشاند.

حجّت‌های الهی، ویژگیهای دیگری هم دارند که به برخی از آنها،

در همان روایت امام صادق از حضرت امام سجاد علیه السلام، تصریح شده

است؛ سخن حضرت امام زین العابدین در این مورد چنین است:

نَحْنُ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ

وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ

وَ سَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ

وَ قَادَةُ الْغُرِّ الْمَحَبَّلِينَ

وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ

۱- حکمت ۱۳۹ نهج البلاغه بخش آخر.

۲- کمال‌الدین ص ۲۰۷ بخشی از حدیث ۲۲.

ما، پیشوای مسلمانان، حجت خدا بر عالمیان، آقای مؤمنان و راهبر بندگانی هستیم که بر اثر عبادت پیشانی آنها نورانی است و سرپرست مؤمنان می‌باشیم.

وَنَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ
كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ
وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاءَ
أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ.
وَبِنَا يُمَسِّكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا
ما، امان اهل زمینیم؛

همان‌گونه که ستارگان امان اهل آسمانند.

ما آن کسانی که خداوند به واسطه‌شان، آسمان را، از این‌که بر زمین فرود آید نگه می‌دارد و این امر، با اذن و فرمان خدا انجام می‌گیرد.

هم چنین به واسطه‌ ماست که خداوند، از این‌که زمین ساکنانش را فروبرد، باز می‌دارد.

وَبِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثَ

وَيُنْشِرُ الرَّحْمَةَ

وَيُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ

و خداوند به واسطه‌ ماست که باران فرو می‌فرستد و رحمت خویش را می‌پراکند و برکتهای زمین را خارج می‌کند.

در پایان دوباره امام علیه السلام تأکید می‌فرماید که:

وَلَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا، لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا!

اگر در زمین از ما امامان، کسی نباشد، زمین اهل خود را فرو می برد.

ای حجّت حق!

در این دوران، تنها تویی که رابط میان آسمان و زمین هستی.

در جستجوی توست که زمزمه می کنیم:

أَيْنَ بَابِ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى
أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ
أَيْنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
أَيْنَ صَاحِبِ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرِ رَايَةِ الْهُدَى
أَيْنَ مُؤَلِّفِ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا.

کجاست آن «باب الله» که مردم از آن در، در اطاعت خدا در آیند؟

کجاست آن «وجه الله» که اولیای خدا به وسیله آن، به خدا

روی آورند؟

کجاست آن عزیززی که سبب پیوند میان آسمان و زمین است؟

کجاست آن صاحب روز پیروزی، همان که پرچم هدایت را

بر می افرازد؟

کجاست آن بزرگی که پراکندگی مردم را به خاطر صلاح آنان

و رضایت خداوند، به اتحاد و یکپارچگی تبدیل می فرماید؟

ای حجّت خدا!

در سلام و درود به توست که عرض می کنیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّانِيَّ آيَاتِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دِيَانَ دِينِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَ نَاصِرَ حَقِّهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ ارَادَتِهِ!

سلام و درود بر تو، ای دعوت کننده بسوی خدا و ای دانای به
آیات الهی!

سلام و درود بر تو، ای «باب الله»، و ای نگاهبان و حافظ دین خدا!
سلام و درود بر تو، ای خلیفه خدا در زمین و ای یاور و یاری
دهنده‌ی حق خدا!

سلام و درود بر تو، ای «حجّة الله» و ای راهنمای خواست و
آزاده خداوند!

اینک پروردگارا! ای خدای مهربان! ای که به واسطه‌ی حاجت
خویش عذابها را از ما برطرف می فرمائی و نعمت بر ما نازل می کنی
و دعاها و درخواستهای ما را به خاطر او اجابت می فرمائی.
عاجزانه و با یک دنیا دعا و درخواست، دست نیاز به درگاه
بی نیاز تو بر می داریم و از صمیم دل عرض می کنیم:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَرْزَاقَنَا بِهِ مَبْسُوطَةً

وَ هُمُومَنَا بِهِ مَكْفِيَةً

وَ حَوَائِجَنَا بِهِ مَقْضِيَةً^۱

خدایا! به برکت امام زمان:

رزق و روزی ما را گشاده و فراوان بگردان.

غم و اندوه، از دل ما بزدای،

حاجت‌های ما را برآورده بفرما.

۱- زیارت آل یاسین.

۲- بخش پایانی دعای ندبه.

أَشْهَدُ أَنَّ بَوْلَايَتِكَ
تُقْبَلُ الْأَعْمَالُ
وَتُرْزَقُ الْأَفْعَالُ

دژ استوار

نخست بنگرید این حدیث شریف را:

ابن عباس از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:
سوگند به خداوندی که مرا به حق، به عنوان بشارت‌دهنده
برانگیخت - این بشارت را بدهم که - خداوند هرگز
یکتاپرستان را به آتش دوزخ نمی‌سوزاند. [و به علاوه] به
راستی چنان است که اهل توحید، روز قیامت گناهکاران را
شفاعت می‌کنند و شفاعت آنان پذیرفته می‌شود.

پس از این بشارت، رسول خدا ﷺ فرمود:

چون روز قیامت فرا رسد، خداوند [پس از محاسبه اعمال] به
گروهی که در دنیا مرتکب اعمال زشتی شده بودند، دستور
می‌دهد تا به آتش درآیند. آن بندگان گنهکار و سیه‌روی، با
شرمندگی بسیار عرض می‌کنند:

خدایا! چگونه ما را به آتش در می‌اندازی در حالی که در دنیا
تو را به یکتایی و یگانگی می‌شناختیم؟

چگونه این زبان‌های ما را به آتش می‌سوزانی، حال آن که در

دنیا، با همین زیان، به یگانگی تو شهادت می‌دادیم؟
 چگونه این دلها را عذاب می‌کنی، حال آن که همین دلهای ما،
 با کلمه لا اله الا الله، پیوند خورده بود؟
 یا، این چهره‌های ما را چگونه با آتش می‌سوزانی در حالی که
 آن را، برای بندگی تو، به خاک مذلت سائیده‌ایم؟
 و این دستها را که برای دعا و درخواست به درگاه کبریائی تو
 بلند کرده‌ایم، چگونه به آتش می‌سوزانی؟
 در این هنگام خداوند به آن بندگان گناهکار می‌فرماید:
 بندگان من! شما در دنیا مرتکب اعمال بد شدید، از این‌رو
 جزای شما آتش جهنم است.
 آنان می‌گویند:

پروردگارا! عفو و بخشش تو بزرگتر است یا خطاهای ما؟
 و خداوند - تبارک و تعالی - می‌فرماید: البته عفو و بخشش
 من.

آنان دوباره عاجزانه عرض می‌کنند:
 بارالها! رحمت تو وسیع‌تر و پهناورتر است یا گناهان ما؟
 و خداوند - عزوجل - می‌فرماید: البته رحمت من.
 آن بندگان روسیاه دوباره می‌گویند:
 ای خداوند! اقرار ما به توحید و یگانگی تو بزرگتر است یا
 گناهان ما؟
 و خداوند تعالی می‌فرماید: البته اقرار و اعتراف شما به
 یگانگی من بسی بزرگتر و مهم‌تر است.
 و آن بندگان، امیدوارانه عرض می‌کنند:

ای خداوندگار! پس عفو و رحمت تو، که همه چیز را
فراگرفته است، ما را هم در بر بگیرد!
در این هنگام خداوند جل جلاله می فرماید:
فرشتگان من! به عزت و جلالم سوگند، من مخلوقی محبوب تر
از کسانی که به توحید و یگانگی من اقرار می کنند و نیز
معتبرند که معبودی جز من نیست، نیافریده ام. و شایسته من
است که یکتاپرستان را به آتش در نیندازم، اینک این بندگان
موحد مرا به بهشت داخل کنید!

اینک بشنوید این حدیث را:

حضرت ثامن الحجج، امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
در سفر طولانی و اجباری به مرو، در شهر نیشابور - که در آن
روزگار شهری بزرگ و مهم بود - توقف کوتاهی داشت. هنگامی که
آن حضرت نیشابور را به مقصد مرو ترک می کرد، بزرگان علم
حدیث و دانشوران دین، از ایشان تقاضا کردند تا آنان را از دریای
بی کران دانش خود بی بهره نگذارد و حدیثی برای آنها نقل کند. آن
حضرت هم، در حالی که قصد حرکت داشت، حدیثی برای آنها نقل
کرد که به حدیث «سلسلة الذهب»، یعنی «زنجیره زرین» مشهور است.
این نام گذاری را از آن رو گفته اند که تمامی راویان این حدیث، پاکان
و معصومانی هستند که موجب می گردند تا سند حدیث چنان اعتبار
و وثاقتی بیابد که به «سلسلة الذهب» نامور گردد.

امام رضا علیه السلام فرمود:

از پدرم حضرت موسی بن جعفر شنیدم که فرمود:

از پدرم حضرت جعفر بن محمد شنیدم که فرمود:

از پدرم حضرت محمد بن علی شنیدم که فرمود:

از پدرم حضرت علی بن الحسین شنیدم که فرمود:

از پدرم حضرت حسین بن علی شنیدم که فرمود:

از پدرم علی بن ابی طالب شنیدم که فرمود:

از حضرت رسول اکرم شنیدم که فرمود:

از خداوند عزوجل شنیدم که فرمود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي

فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي^۱

سخن لا اله الا الله، دژ من است. هرکس وارد این دژ شود از

عذاب من در امان خواهد بود.

امام رضا این را فرمود و در آخرین لحظات حرکت کاروان، این

عبارت را افزود:

بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا^۲

البته این دژ بودن لا اله الا الله شرایطی دارد که از جمله آن

شرایط، من هستم.

یعنی لا اله الا الله در صورتی دژ استوار خداست که قرین و همراه

با مسأله ولایت باشد. از همین رو در حدیث دیگری از امام رضا با

همین زنجیره زرین و آسمانی داریم که خداوند فرمود:

وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي

۱- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۴.

۲- همان، ص ۱۴۵.

فَمَنْ دَخَلَ حِضْنِي آمِنًا مِنْ عَذَابِي^۱.

ولایت علی بن ابی طالب دژ استوار من است. هر کس که در این
دژ درآید از عذاب من در امان می ماند.

نقل دیگری از این حدیث بسیار شریف و متقن و استوار، با
همان سلسله سند شدید و پایدار، این است که خداوند فرمود:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي.

عبادی فاعبدونی.

وَلْيَعْلَمْ مَنْ لَقِيَ مِنِّي بِشَهَادَةٍ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - مُخْلِصًا بِهَا -
دَخَلَ حِضْنِي.

وَمَنْ دَخَلَ حِضْنِي آمِنًا مِنْ عَذَابِي.

منم الله! معبودی جز من نیست. یگانه ام و یکتا. ای بندگاتم مرا
پرستید. و هر یک از شما باید بدانند اگر کسی در [قیامت] مرا
همراه با شهادت «لا اله الا الله» ملاقات کند و این شهادت و
گواهی او خالصانه و پاک باشد، داخل در دژ من می شود و
هر کس هم در دژ من داخل شود از عذاب من در امان می ماند.
حاضران از امام رضا پرسیدند: ای پسر پیامبر! اخلاص در
شهادت به یگانگی خداوند چیست؟ و آن حضرت فرمود:

طَاعَةُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَوَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِهِ^۲.

آن اخلاص در شهادت، فرمانبرداری از خدا و رسول خدا و
پذیرفتن ولایت اهل بیت پیامبر می باشد.

ولایت، روح توحید است و توحید منهای ولایت، توحید

۱- همان، ص ۱۲۶.

۲- بحار الانوار ج ۳ ص ۱۴.

نیست. کمال دین و تمام نعمت، به ولایت است.^۱
در دژ ولایت است که توحید مصون می ماند و در سایه توحید
است که ولایت معنا می دهد. این دو، از یکدیگر جدا نیستند.
عبادت و بندگی تا با ولایت همراه نباشد، مورد پذیرش درگاه
حضرت احدیت نیست.

اینها همه، از آن روست تا عمق عبودیت و بندگی خداوند،
روشن گردد. گنه و ژرفای بندگی خدا، که همان تسلیم و سرسپاری
است، با ولایت آشکار می شود که همان معنای تسلیم را می دهد.
برای همین امام صادق علیه السلام فرموده است:

وَاللّٰهُ لَوْ اَنَّ اِبْلِيسَ سَجَدَ لِلّٰهِ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَالتَّكْبُرِ، عُمَرَ الدُّنْيَا،
مَا نَفَعَهُ ذٰلِكَ و لَا قَبْلَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِاٰدَمَ كَمَا اَمَرَهُ
اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اَنْ يَسْجُدَ لَهُ.

به خدا سوگند، اگر ابلیس پس از آن که از فرمان خداوند در
سجده به حضرت آدم سرپیچی کرد و پس از تکبری که ورزید،
به اندازه عمر دنیا خدا را سجده می کرد، تا حضرت آدم را
سجده نمی کرد، سودی به حال او نمی داشت و خداوند از او،
آن سجده طولانی را نمی پذیرفت.

چون ابلیس چنین درخواستی کرد و گفت:

پروردگارا! مرا از سجده به آدم معذور دار و در برابر، من تو
را عبادتی می کنم که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل، تو را

۱ - پس از اعلام ولایت حضرت علی علیه السلام، در روز غدیر، این آیه شریفه نازل شد:

الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرْضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا - مائده / ۳ -

هم امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

چنان عبادتی نخواهد کرد.

خداوند در پاسخ به او فرمود:

من نیازی به عبادت تو ندارم. من می‌خواهم آن‌گونه که خود

می‌خواهم عبادت شوم نه آن‌گونه که تو می‌خواهی!

امام صادق علیه السلام در ادامه بیانات پیشین خود، فرمود:

كَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وَبَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَهُمْ.

فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَمَلًا وَلَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ مِنْ

حَيْثُ أَمَرَهُمْ

وَيَتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوِلَايَتِهِ، وَيَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي

فَتَحَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَهُمْ.

و این امت سرکش و گناهکار، همان حال ابلیس را دارد. که

پس از پیامبر، و پس از ترک کردن امامی که پیامبر برای آنان

منصوب فرموده بود، به فتنه افتادند.

خداوند هرگز عملی را از ایشان نمی‌پذیرد و هیچ‌گاه هیچ

حسنة‌ای را از آنان بالا نمی‌برد، تا آن‌که آن‌گونه که خداوند به

آنان دستور داده است فرمان خدا را ببرند و ولایت امامی را

که به ولایت او دستور یافته‌اند، گردن نهند و از دری که خدا و

رسول برای ایشان گشوده‌اند، وارد شوند.

در سخنی دیگر، امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

أَمَا، لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَةً وَصَامَ نَهَارَهُ،

۱- بحار الانوار ج ۱۱ ص ۱۴۱ از تفسیر قمی.

۲- روضه کافی / ۱۷۴.

و تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ، وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلا يَتَّ
وَلِيَ اللهُ فَيُؤْتِيهِ

وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدِلَالَتِهِ إِلَيْهِ،

مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ!

آگاه باشید! اگر کسی شبها را به نماز بایستد و روزها را روزه
بدارد و هرچه دارد در راه خدا صدقه بدهد و همه ساله، آن
هم در تمام عمر، حج گزارد و همه را، در حالی انجام دهد که
ولی خدا را نشناسد، تا از او پیروی کند و تمامی اعمالی را که
انجام می دهد و راهی را که به سوی خدا می رود، به دلالت و
راهنمایی ولی خدا نباشد، حقی در برابر خدا ندارد که به او
پاداش دهد و چنین کسی از اهل ایمان هم محسوب نمی شود.
آنچه که امام علیه السلام فرموده است، به بیانی دیگر در این بخش از
زیارت جامعه کبیره آمده است:

بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي!

بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللهُ مَعَالِمَ دِينِنَا

وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا

پدر و مادرم، فدای شما باد! جانم به قریانتان!

با سرسپاری به آستان ولایت شماست که خداوند:

نشانه های روشن دین را به ما می آموزد

و دنیای تیره و تباه ما را اصلاح می کند.

وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ

وَ عَظُمَتِ النُّعْمَةُ

وَ اتَّخَذَ الْفُرْقَةَ

با سرسپاری به آستان ولایت شماست که:
کلمه [توحید] تمام و کامل می‌شود
نعمت [دین] عظیم و بزرگ می‌گردد
پراکندگی‌ها و پرخاشگری‌ها به هماهنگی و هم‌خوانی بدل
می‌شود.

وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ

و فرمان‌بری‌های واجب دینی با پذیرش ولایت شما، پذیرفته
می‌شود.

خداوند به پیامبرش فرموده است که:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ

این دستور خداوند است، پس:

وَ لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ

مودت و دوستی واجبی که قرآن به آن فرمان داده است، از آن
شماست.

و باز خداوند می‌فرماید:

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ

خداوند مؤمنان و دانشمندان را به درجات، بالا می‌برد.

دانشمندان راستین دین شماست. ایمان با نام شما معنا می‌یابد.

بنابراین:

وَ لَكُمْ... الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ

والاثرین مرتبه و منزلتی که خداوند برای مؤمنان و دانشمندان
 قرار داده است، از آن شماس است.
 و خداوند به پیامبرش فرموده است:
وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ.
عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا.^۱

و بخشی از شب را زنده بدار، و خدای را افزون، عبادت کن.
 زود است که خدایت تو را به مقام پسندیده برانگیزد و
 برساند.

و آن مقام محمود و پسندیده، همان مقام شفاعت است و شما
 وارث مقامات پیامبرید، از این رو:

وَلَكُمْ... الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ
وَالْمَكَانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَالْجَاهُ الْعَظِيمُ وَالشَّأْنُ الْكَبِيرُ
وَالشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ.^۲

«مقام محمود» که خداوند بشارت آن را به پیامبرش داده
 است، پس از او، از آن شماس است؛ این شما هستید که نزد
 پروردگار جایگاه ویژه و معینی دارید. بزرگی قدر و منزلت،
 شأن و مرتبتی عظیم و شفاعت مورد قبول نزد خداوند، همگی
 از آن شماس است.

۱- اسراء / ۷۹.

۲- بخشی از زیارت جامعه کبیره.

اینک ای ولی زمان!

ای که همه نمازها و روزه‌ها، تنها با ولایت تو معنا می‌دهد؛
ای که همه حج‌ها و تلاشهای دینی، با ولایت تو مقبول می‌افتد؛
خدا را به شهادت می‌طلبیم و می‌گوئیم:

أَشْهَدُ أَنْ بُولَايَتِكَ:

تُقْبَلُ الْأَعْمَالُ

و تُزَكَّى الْأَفْعَالُ

و تُضَاعَفُ الْحَسَنَاتُ

و تُمَحَى السَّيِّئَاتُ

شهادت می‌دهم که با ولایت تو، اعمال دینی پذیرفته می‌شود.
این تویی که با ولایت تو کارها پاکیزه می‌گردد.
نکوئی‌ها، با ولایت تو چندین برابر فزونی می‌یابد.
و با ولایت توست که بدی‌ها محو و نابود می‌گردد.

آری چنان است که:

فَمَنْ جَاءَ بِوِلَايَتِكَ، وَاعْتَرَفَ بِإِمَامَتِكَ؛

قُبِلَتْ أَعْمَالُهُ

و صُدِّقَتْ أَقْوَالُهُ

و تَضَاعَفَتْ حَسَنَاتُهُ

و مُحِيَتْ سَيِّئَاتُهُ

هر کس ولایت تو را به درگاه خداوند عرضه بخشد و به امامت
و راهبری تو، اعتراف کند، البته اعمال او پذیرفته و سخنانش
تصدیق می‌گردد و خوبی‌هایش دوچندان و بدی‌هایش محو
می‌شود.

یا صاحب الزمان! بی تردید:

وَمَنْ عَدَلَ عَنِ وِلَايَتِكَ

وَ جَهْلَ مَعْرِفَتِكَ

وَ اسْتَبَدَلَ بِكَ غَيْرَكَ

كَبَّهُ اللهُ عَلَى مَنْخَرِهِ فِي النَّارِ

وَ لَمْ يَقْبَلْ اللهُ لَهُ عَمَلًا

وَ لَمْ يَقُمْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا

هرکس از ولایت تو سر بتابد،

معرفت تو را جاهل گردد

و دیگری را به جایت بنشانند،

خداوند او را به صورت در آتش می افکند

و هیچ عملی را از او نمی پذیرد.

در روز قیامت نیز پر کاهی در ترازوی اعمال او نمی نهد.

خدایا!

با چنین اعتقادی است که از تو درخواست می کنیم و می گوئیم:

اجْعَلْ صَلَاتَنَا بِهِ مَقْبُولَةً

وَ ذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً

وَ دُعَائَنَا بِهِ مُسْتَجَابًا

به خاطر ولایت امام زمان:

نمازهای ما را بپذیر

و گناهان ما را بپامرز

و دعاهاى ما را مستجاب فرما.

بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي
لَكَ الْوِقَاءُ وَالْحِمَى

عزیزتر از جان!

دو لشکر نابرابر، در برابر یکدیگر، صف کشیده بودند. کافران، سه هزار مرد جنگی داشتند، با تمام تجهیزات و مسلمانان هفتصد نفر بودند، با سلاحی اندک. هنوز جنگ شروع نشده بود. «ابودجانه» یکی از انصار، با تبختر بسیار، در برابر سپاه دشمن رژه می‌رفت. پیامبر چون او را دید، فرمود:

خداوند اینگونه راه رفتن کبرآمیز را دوست ندارد، مگر آن‌که

در برابر دشمن کافر و به هنگام نبرد در راه خدا باشد!

داستان جنگ احد را می‌دانید. وقتی مسلمانان، در آستانه پیروزی غافلگیر گشتند و از پشت مورد حمله قرار گرفتند، چون شایعه شهادت پیامبر را شنیدند، همگی گریختند و رسول خدا را تنها گذاشتند. فقط علی علیه السلام ماند و ابودجانه انصاری. در این هنگام رسول اکرم کلاه خود از سر برگرفت و فریاد کشید: مردم! من نمرده‌ام! من کشته نشده‌ام!

اما مردم، اعتنایی نمی‌کردند و می‌گریختند. پیامبر چون گریز آنان را دید، آماده شد تا به تنهایی در برابر آن همه لشکر بایستد. در

این هنگام چشمش به علی افتاد که یک تنه می جنگید و به تنها چیزی که فکر نمی کرد، گریختن بود. در جانبی دیگر، ابودجانه را هم دید که مردانه مبارزه می کند.

رسول خدا برای آن که از آسیب تیر دشمنان، که مثل باران فرو می ریخت، در امان بماند، پشت تخته سنگی سنگر گرفته بود و در همان حال با صدای بلند فرمود: ابودجانه! مردم گریختند. تو نیز به قوم خویش ملحق شو. اما من و علی چون یکی هستیم می مانیم. اگر من بمانم علی هم می ماند و اگر علی بماند من هم می مانم. اما تو، برو.

در این هنگام ابودجانه با ضربتی جانانه حریفی را از پای درآورد و دست از جنگ کشید و به سرعت خود را به رسول خدا رسانید و در حالی که نفس نفس می زد و خاک و خون و عرق چهره اش را پوشانده بود، در برابر پیامبر روی خاک نشست و گریست و گفت: هرگز یا رسول الله! با تو بیعت نکردیم که از جنگ بگریزیم. خداوند می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ.

آنان که با تو بیعت می کنند، برآستی که با خدا بیعت می کنند.

پیامبر فرمود: دست خدا بالای دست آنان است. من بیعتم را از گردن تو برداشتم.

ابودجانه گفت: یا رسول الله اگر تو را تنها بگذارم و بگریزم، زنان پرده نشین انصار خواهند گفت که من ناجوانمردی کردم و پیامبر خدا را تنها گذاشتم و جانم را به جان او ترجیح دادم. نه، یا رسول الله!

من هرگز چنین نخواهم کرد. زندگی پس از تو، چه ارزشی دارد؟ من می‌مانم. کجا بروم؟ به نزد همسرم؟ او نیز به زودی خواهد مرد. به نزد فرزندانم؟ آنها نیز می‌میرند. به خانه‌ام بروم که خراب خواهد شد؟ یا به سوی ثروتی که فنا می‌پذیرد؟ یا به سوی اجلی بگریزم که نزدیک است و گریبانم را به هر حال می‌گیرد؟

رسول خدا چون این حالِ خوش ابودجانه را دید، دلش به رحم آمد و اجازه داد تا او بماند و او هم مثل پرنده‌ای تیزپیر از جا برجست و به مصاف دشمن رفت و آنقدر جنگید تا از شدت جراحات وارده، بر زمین افتاد. او در یک سو می‌جنگید و علی علیه السلام در سوئی دیگر و هر دو در دفاع از رسول خدا. وقتی ابودجانه بر زمین افتاد، علی به سرعت بر سر بالین آن جوانمرد حاضر شد و او را به دوش گرفت و به نزد پیامبر آورد. ابودجانه که سر و رویش خونین بود، به زحمت چشم گشود و با نگاهی پر از عشق و محبت به چهره غمناک پیامبر چشم دوخت و گفت:

یا رسول الله! آیا به بیعتی که با تو داشتم، وفادار ماندم؟

پیامبر مهربانانه فرمود: آری! و ابودجانه لبخندی زد و جان داد.

رحمت و رضوان خداوند بر او باد!

پس از این مقدمه، بشنوید این مطلب مهم را:

خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید تا به مردم بگوید که:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ
عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا، وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا، وَ
مَسَاكِينٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي

سَبِيلِهِ، فَتَرَبَّصُوا، حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ.^۱

اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان شما
و نیز ثروتی که اندوخته‌اید، تجارتی که از کساد و بی‌رواجی
آن می‌ترسید، خانه‌هایی که به آنها دل بسته‌اید، نزد شما از
خدا و رسول و جهاد در راه خدا محبوب‌تر است. پس منتظر
باشید تا خداوند عذابش را بر شما فرود آورد. این چنین است
که خداوند فاسقان را هدایت نمی‌کند.

از همین روست که پیامبر اکرم فرمود:

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَهْلِي أَحَبَّ
إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ عِثْرَتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِثْرَتِهِ، وَ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ
مِنْ ذَاتِهِ.^۲

کسی که مرا بیش از خودش، خانواده مرا هم بیش از خانواده
خودش و خاندان مرا بیشتر از خاندان خودش و هرچه را که
به من منسوب و وابسته است، بیش از آنچه که به خودش
منسوب است، دوست نداشته باشد، مؤمن نیست.

از همین رو، حضرت علی علیه السلام، فرزندان دیگرش را سپر بلای
حسن و حسین علیهما السلام قرار می‌داد. چنانچه در جنگ جمل، پرچم
جنگ را به دست محمد بن حنفیه سپرد و به او فرمود:

تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزُلُّ، عَضُّ عَلَى نَاجِدِكَ، أَعْرَ اللَّهُ
جُمَّمَتَكَ، تَدْفِي الْأَرْضُ قَدَمَكَ وَ أَرَمَ بِيصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ

۱- توبه / ۲۴.

۲- بحار الانوار ج ۲۷، ص ۷۶.

و غَضَّ بَصْرَكَ وَ اعْلَمَ أَنَّ التَّضَرَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ.^۱
کوهها هم [بر اثر شدت جنگ] از جای بجنبند و نابود شوند،
تو استوار بمان. دندان [خشم و شجاعت] به هم بفشار. سرت
را به خدا عاریت بده، قدم را چون میخ بر زمین بکوب و
بایست. چشم به آخر لشکر بینداز و از سیاهی لشکر مترس و
چشم از آنها بپوش. آگاه باش که پیروزی از جانب خداوند
سبحان می باشد.

اما اجازه نمی داد حضرت حسن و حسین علیهما السلام در معرض خطر
باشند. وقتی این نکته را به محمد بن حنفیه گفتند او پاسخی در خور
و شایسته داد. گفت: حسن و حسین به منزله دو چشم پدرم هستند و
من به منزله دست او. و آن جناب بوسیله دست، از دو چشم خویش
مراقبت می کند.

دلیل اصلی این مطلب را حضرت خود در جنگ صفین فرمود.
آنگاه که دید حضرت حسن به سرعت به سوی میدان می تازد
فرمود:

أَمَلِكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ، لَا يَهْدُنِي فَإِنِّي أَنَفْسٌ بِهِذَيْنِ - يَعْنِي
الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ - عَلَى الْمَوْتِ لِثَلَا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ
رَسُولِ اللَّهِ.^۲

این جوان را باز دارید که به میدان نرود و نگاهبانش باشید.
مبادا که به او آسیبی برسد و پشت من بشکند. برآستی که من
نسبت به این دو (یعنی حسن و حسین) برای مرگ بسیار بخیل

۱- نهج البلاغه، کلام ۱۱.

۲- نهج البلاغه، کلام ۲۰۷.

هستم. از آن رو که مبادا به آنها آسیبی برسد و نسل رسول الله
منقطع شود.

به این ترتیب معلوم می‌گردد که علاقه حضرت علی به حسن و
حسین علیهما السلام، از آن رو بود که آنان پسران پیامبر بودند و حاضر بود
محمد بن حنفیه را - که پسر خودش بود - فدای فرزندان رسول خدا
کند. ما نیز باید چنان باشیم. یعنی همان که در زیارات جامعه بارها و
بارها خطاب به امامان و پیشوایان خویش عرض می‌کنیم:

يَا بِي اَنْتُمْ وَاُمِّي وَاَهْلِي وِمَالِي وَاَسْرَتِي!

پدر و مادرم فدای شما باد. خانواده و خاندانم و هرچه مال و
ثروت دارم، همه فدای شما باد.

یا صاحب الزمان!

ما با تو بیعت کرده‌ایم و هر روز، صبح و شام، این بیعت را
تجدید می‌کنیم. در دعای عهد، که عهد و پیمان روزانه ما با توست،
با هزار امید و آرزو، چنین می‌گوئیم:

**اللَّهُمَّ اِنِّي اُجَدُّ لَهٗ فِي صَبِيحَةٍ يَوْمِي هَذَا وِمَا عِشْتُ مِنْ
اَبَامِي عَهْدًا وِعَهْدًا وِیَعَّةَ لَهٗ فِي هُنْتِي لَا اَحْوَلُ عَنْهَا وَلَا
اَزُولُ اَبْدًا!**

بارالها!

در این صبحگاه، و هر صبح و شام، عهد و پیمانی را که با
صاحب الزمان دارم، بیعتی که از آن عزیز بر گردن دارم، به یاد

۱ - بخشی از زیارت جامعه کبیره، مفاتیح الجنان.

۲ - مفاتیح الجنان، دعای عهد.

می آورم و دوباره با او بیعت می کنم، عهد وفاداری می بندم و
پیمان پایداری و دوستی استوار می سازم.
خدایا! تو شاهد باش که من هرگز از آن بیعت رو نمی گردانم،
عهد نمی شکنم و پیمان پایمال نمی کنم.
و اینک مولای من روی سخنم با توست:

اگر بر آستان آقائی تو فرود نیایم، به کجا بروم؟ ای بهتر از جانم،
تو را دوست دارم، جانم فدایت، مال و فرزندانم به قربان یک تار
مویت، هر جمعه که دعای ندبه می خوانم به راستی و صادقانه، از
صمیم دل می گویم:

بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي لَكَ الْوِقَاءُ وَالْحِمَى
پدرم، مادرم، خودم، فدای تو گردیم. همگی بلاگردان تو
باشیم.

یا صاحب الزمان!

خدا ترا پنهان کرده است اما خوب می دانی که یاد تو پیوسته در
دلهای ما زنده است. از این رو می گوئیم:
بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخُلْ مِنَّا
جانم به فدایت! ای پنهان حاضر!

مهدی جان!

نمی دانم کجائی. به ظاهر از ما دوری، اما نه، دل و درون ما جای
توست، پس:

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَازِحٍ مَا نَزَحَ عَنَّا
فدایت شوم! ای که دوری و در میان مائی!

ای حجت حی!

هر زن و مرد مؤمنی مشتاق دیدار توست. آرزومند ظهور توست و هرگاه ترا یاد کند، ناله فراق سر می دهد. تو همان گونه ای که می گویم:

بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّةٌ شَائِقٍ يَتَمَنَّى
- مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرًا فَحْنًا -

جانم به قربانت! که مؤمنان آرزوی دیدار ترا دارند، و چون ترا یاد کنند، از دوری ات می نالند.

سرور من!

تو، هم پیمان عزت و بزرگی هستی، سروری جز به تو براننده نیست، در عزت و بزرگی هیچ کسی را یارای برابری با تو نیست، پس:

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزُّ لَا يُسَامِي
جانم به فدای تو! ای هم پیمان عزت، که از همه عزیزتری!

آقای من!

سیادت و سالاری تو اصیل و پایدار است. آن را از جدت رسول خدا به ارث برده ای. از این روزمزمه می کنم:

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَثِيلٍ مَجْدٍ لَا يُجَازِي

من به قربان تو! ای که آقائی تو، استوار، پایدار و جاودانه و بی همتا است.

مولای من!

همه پیامبران به آمدن تو بشارت داده‌اند. آنان در سختیها چشم امید به تو می‌دوختند. موعود همه امتها توئی؛ نعمت بزرگ خدا، توئی و من می‌گویم:

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ تِلَادِ نِعَمٍ لَا تَضَاهِي

فدای تو گردم، ای نعمت دیرینه‌ای که همتا و برابر نداری.

ای پسر پیامبر!

شرافت و بزرگی با نام تو، معنا می‌دهد. کیست که بتواند در شرف با تو مساوی باشد. پس:

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَصِيفِ شَرَفٍ لَا يُسَاوِي

قربان تو! ای قرین شرف که در شرافت بی نظیری!

ای پسر امام حسن عسکری!

در زیارت تو، در عرض ارادت به تو، در آستانه بوسی درگاه تو، چنین می‌گویم:

فَلَوْ تَطَاوَلَتِ الدُّهُورُ وَ تَمَادَتِ الْأَعْمَارُ (الْأَعْصَارُ)،

لَمْ أَزِدْ فَيْكَ إِلَّا يَقِينًا وَ لَكَ إِلَّا حُبًّا

وَ عَلَيْكَ إِلَّا مُتَّكِلًا وَ مُعْتَمِدًا

هر چه زمانه به درازا کشد، هر چه عمرها بگذرد، هر چه روزگار به پایان خویش نزدیک تر شود، یقین من به تو فزونی می‌یابد. ترا بیشتر از پیش دوست خواهم داشت و اعتماد و

پشت گرمی ام به تو، بیشتر می شود.

یا اباصالح!

حال و هوای من همان است که می گویم:

و لِيُظْهِرَكَ إِلَّا مُتَوَقِّعًا وَ مُتَنْظِرًا

و لِيُجَاهِدَ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَرَقِّبًا

فَأَبْذُلُ نَفْسِي وَ مَالِي وَ وَالِدِي وَ أَهْلِي

وَ جَمِيعَ مَا خَوَّلَنِي رَبِّي

بَيْنَ يَدَيْكَ وَ التَّصَرُّفَ بَيْنَ أَمْرِكَ وَ نَهْيِكَ

هر چه بشود، من، منتظر آمدن تو هستم. دیده به راه ظهور تو دوخته ام. در انتظار روزی که در رکاب تو، با دشمنان دین بجنگم، لحظه شماری می کنم. من آماده ام تا در آن روز، جانم، دارائی ام، فرزندان و خاندانم، هر چه دارم و هر چه که خدا به من ارزانی داشته است، همه را در برابر تو، به پایت بریزم. هر چه تو بفرمائی، آن کنم.

باز هم تأکید می کنم:

مَوْلَايَ! فَإِنِ ادْرَكْتُ أَيَّامَكَ الزَّاهِرَةَ،

وَ أَعْلَامَكَ الْبَاهِرَةَ، فَهَا أَنَا ذَا

عَبْدُكَ الْمُتَصَرِّفُ بَيْنَ أَمْرِكَ وَ نَهْيِكَ

أَرْجُو بِهِ الشَّهَادَةَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ الْفَوْزَ لَدَيْكَ. ۲

۱- زیارت حضرت صاحب الامر.

۲- زیارت حضرت صاحب الامر.

مولای من!

اگر روزگار درخشان ظهور تو فرا رسد و نشانه‌های آشکار آن
پدیدار گردد و من زنده باشم و آن دوران را درک کنم، خواهم
گفت: این منم بنده‌ی تو! غلام حلقه بگوش تو! مطیع فرمان تو!
فرمانبردار بی‌چون و چرای تو!

یا صاحب الزمان، آرزومندم در ظهور تو و در رکاب تو، به
شهادت برسم و رستگار گردم.

اما مولای من:

فَإِنْ أَدْرَكَنِي الْمَوْتُ قَبْلَ ظَهْوِكَ،

فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ بِكَ وَبِأَبَائِكَ الطَّاهِرِينَ، إِلَى اللَّهِ تَعَالَى

وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

وَ أَنْ يَجْعَلَ لِي كَرَّةً فِي ظَهْوِكَ وَ رَجْعَةً فِي أَيَّامِكَ

لِأَبْلَغِ مَنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي،

وَ أَشْفِي مَنْ أَعْدَائِكَ فَوَادِي

اگر پیش از قیام تو، مرگ به سراغم آمد، تو و پدران پاک تو
را، نزد خدای تعالی وسیله و واسطه قرار می‌دهم، و از او
درخواست می‌کنم تا بر محمد و آل محمد درود فرستد، و مرا
در ظهور تو، به دنیا بازگرداند، تا به مراد و خواسته خویش،
در اطاعت و فرمانبرداری از تو، برسم، و با کشتن کافران و
دشمنانت، دلم آرام بگیرد.

از همین روست که هر روز صبح، در دعای عهد، چنین آرزو

می‌کنیم:

اللَّهُمَّ!

إِنْ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ - الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ حَتْمًا
مَقْضِيًّا - فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي، مُؤْتَزِرًا كَفَنِي، شَاهِرًا سَيْفِي،
مُجَرِّدًا قَنَاتِي، مُلَيِّبًا دَعْوَةَ الدَّاعِي، فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي.

پروردگارا!

اگر میان من و ظهور حضرت مهدی علیه السلام مرگ، فاصله انداخت
- همان مرگی که حکم و فرمان تو بر آن رفته است که حتماً
گریبان همه را فرا گیرد - پس مرا از قبرم بیرون بیاور، در
حالی که کفنی به بر دارم و شمشیر از نیام برکشیده‌ام و نیزه‌ام
را آماده کرده‌ام، و در هر شهر و صحرا، دعوت کننده [برای
یاری او] را لَبِّیک می‌گویم.

خدایا!

تو را گواه می‌گیرم که در همه‌ی آن‌چه که گفتم، صادق بودم و به
راستی از تو می‌خواهم که مرا در زمره منتظران و دوستداران
حضرت مهدی علیه السلام قرار دهی و آنچه را که خواستم به من ارزانی
فرمائی.

الْإِمَامُ:
الْأَنْبِيَاءُ الرَّفِيقُ
وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ

امام مهربان

در گفتاری نغز و پرمایه، امام رضا علیه السلام در بیان صفات و ویژگی های امام سخنانی شیرین و شنیدنی و شادی بخش و شفاف انگیز دارد که قسمت هایی از آن را می آوریم:

الْإِمَامُ؛

كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هُوَ فِي الْأَفْقِ
بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ

امام؛

همانند خورشیدی است که طلوع کرده و عالم را به نور خویش روشن نموده است، در حالی که در افق و فراز آسمان است. به گونه ای که دستان و دیدگان از این که به او برسند عاجز و درمانده اند.

الْإِمَامُ؛

الْبَدْرُ الْمُنِيرُ،

وَالسُّرَّاجُ الزَّاهِرُ،

وَالنُّورُ السَّاطِعُ

وَالنَّجْمُ الْهَادِي،

فِي غِيَابِ الدُّجَى
وَأَجْوِازِ الْبُلْدَانِ وَالْقِفَارِ
وَلُجَجِ الْبِحَارِ.
امام؛

به ماه کاملی می ماند که زیبایی و روشنایی شبهای مهتابی، از اوست.

به چراغی مانند است که فروغ آن، فراگیر و آشکار است. نور درخشانی است که در سرتاسر عالم، پراکنده و پرتوافکن است.

ستاره‌ای است که در شبهای تار و دیجون، در بیابانهای سرد و خاموش و در گرداب‌های هولناک و بلاخیز، درخششی چنان چشمگیر و امیدبخش دارد که راه را بر گم‌گشتگان می‌نمایاند.

الْإِمَامُ:
الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَا
وَالدَّالُّ عَلَى الْهُدَى
وَالْمُنْجَى مِنَ الرَّدَى
امام؛

آب گوارایی است که تشنگان وادی دین و دیانت را سیراب می‌سازد.

راهنمایی است که ره جوانان راه توحید و هدایت را به مقصد و منظور، می‌رساند.

نجات بخش انسانها، از مهلكه‌های نابود کننده است.

الْإِمَامُ؛

النَّارُ عَلَى الْبِقَاعِ

الْحَارُّ لِمَنْ اضْطَلَّ بِهِ

وَالدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ

مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ

امام؛

همانند شعله‌ای فروزان است که بر فراز تپه‌ای بلند،

جویندگان راه هدایت را به سوی خویش می‌خواند.

به آتشی می‌ماند که سرمازدگان دشت سرد گمراهی را گرما و

امید می‌بخشد.

دلیل دلسوزی است که انسانها را از میان پرتگاه‌های

خطرخیز، به سلامت عبور می‌دهد

و هر کس که از پیروی او سر برتابد، در دره هولناک گمراهی و

سیاهی، سرنگون می‌شود.

الْإِمَامُ؛

السَّحَابُ الْمَاطِرُ

وَالغَيْثُ الْهَاطِلُ

وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ

وَالسَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ

وَالْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ

وَالعَيْنُ الْغَرِيْزَةُ

وَالغَدِيرُ وَالرَّوْضَةُ.

امام؛

همچون ابری است، پر بارش؛
 خورشیدی است جهان افروز؛
 آسمانی است، سایه گستر؛
 زمینی است، فراخ و پهناور؛
 چشمه‌ای است جوشان و پر آب؛
 برکه‌ای است پر از آب گوارا
 و باغی است به زیبایی باغ بهشت.

الْإِمَامُ؛

الْأَنِيسُ الرَّفِيقُ

وَ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ

وَ الْآخُ الشَّقِيقُ

وَ الْأُمُّ الْبِرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ

وَ مَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِي

امام؛

دوستی همدم و مهربان است.
 پدری دلسوز و دوستدار است.
 برادری همراه و همتاست
 و مادری است که سخت به کودک خردسالش مهر می‌ورزد.
 پناه بندگان بی‌پناهی است که در سختیها و رنجها و
 مصیبت‌های مرگبار،
 راه به جایی ندارند.

یا صاحب الزمان!

يَا بْنَ الْبُدُورِ الْمُنِيرَةِ،

يَا بْنَ السُّرُجِ الْمُضِيئَةِ،

يَا بْنَ الشُّهُبِ الثَّقِيْبَةِ،

ای فرزند ماههای منیر

ای فرزند چراغهای پر فروغ

ای فرزند شهابهای فروزان!

یا ابا صالح!

يَا بْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ

يَا بْنَ السُّبُلِ الْوَاضِحَةِ

يَا بْنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ

ای فرزند ستارگان درخشان

ای فرزند راههای روشن

ای فرزند نشانه‌های آشکار

در ظلمت‌کده این جهان پر آشوب

در میان امواج هولناک گرداب جهل و نادانی،

در بیابان تاریک و دهشت‌زای روزگار غیبت،

گم گشته و سرگردان، راه به جایی نداریم.

ای ماه منیر،

ای چراغ رخشنده،

ای ستاره درخشان،

ای شعله فروزان،

راهبر و راهنمایمان باش!

* در دشت سرد و زمستانی آخر الزمان،
در تاریک خانه دنیای پست و پر آسیب
بی پناه و وامانده و سرمازده،
نابودی روح و جانمان را گاه شماری می‌کنیم.
ای آتش شعله ور
ای آفتاب گرمابخش
ای جان جهان
جان و روح مرده ما را
با گرمای جاودانه وجودت حیاتی دوباره بخش.
* در صحرای سوزان و بی نشان،
در دوران بیخودی و بی خبری،
راه گم کردگان و تشنه کامانی هستیم
که هر سرابی را آب می‌پندارند.
ای نشانه آشکار
ای چشمه خوشگوار
ای برکه پر برکت
هم سیرابمان فرما، هم راهمان بنما.
* موریانه یأس و پوچی،
در سرزمین خشک و بی حاصل وجودمان،
لانه کرده و توان از ما ربوده است.
ای ابر باران‌زا
ای باران رحمت
با بارش رحمت خیز و امید آفرین خود،

زمین خشکیده و تفتیده و جودمان را شاداب و سرزنده کن.

* زمین، با همه بزرگیش، بر ما تنگ شده است.

آسمان، با همه وسعت و کرامتش، بر ما بخیل گشته است.

گل‌های گلستان بشریت، همه پژمرده‌اند.

ای زمین پهناور، ما را در برگیر.

ای آسمان افراشته، بر ما لطفی فرما.

ای روضه رضوان، شکوفه‌های امید برویان.

* دیدگانمان، از رنج انتظار بی فروغ گشته‌اند،

پشتمان، از درد غربت و بی کسی، خمیده است،

قلبمان، از دوری و هجران، شکسته است،

بی پناهم، بی یاوریم، بیچاره‌ایم، افسرده و دل غمینیم.

ای دوست همدم،

ای پدر دلسوز،

ای برادر همراه،

ای مهربانتر از مادر،

ما را دریاب!

یا بَقِيَّةَ اللَّهِ!

مَتَى تَرِدُ مَنَاهِلَكَ الرَّوِيَّةَ فَنَرُوهُ؟

مَتَى نَسْتَفِيعُ مِنْ عَذْبِ مَائِكَ، فَقَدْ طَالَ الصَّدَى

مَتَى نُغَادِيكَ وَنُرَاوِحُكَ، فَتَقَرُّ عَيْنَا

مَتَى تَرَانَا وَتَرَاكَ، وَقَدْ نَشَرْتَ لِرِوَاءِ النَّصْرِ تُرَى

عطش دیدار تو، ما را کشت!

کی می‌شود به آبشخور وجودت در آییم و سیراب شویم؟

کی می شود از چشمه گوارای تو، بهره مند شویم؟
 درازای دوران غیبت، فروغ از چشمانمان برد،
 کی می شود شب و روز ترا ببینیم و چشمانمان به دیدار تو
 روشن گردد؟
 شکست و سرافکنندگی خوار و بی مقدارمان کرد،
 کی می شود که ترا ببینیم که پرچم پیروزی را برافراشته ای؟
 و در پایان این نوشتار، آرزومندانه و امیدوار، چنین نجوا
 می کنیم:

اللَّهُمَّ! وَ نَحْنُ عَبِيدُكَ التَّائِقُونَ إِلَىٰ وَ لِيكَ
 الْمَذْكُورِ بِكَ وَ بِنَبِيِّكَ
 خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلَاذِئاً
 وَ أَقَمْتَهُ لَنَا قِوَاماً وَ مَعَاذاً
 وَ جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَّا إِمَاماً
 بارالها!

اینگ این مائیم، بندگان شیفته و شائق ولی تو،
 همان عزیزی که یادآور تو و پیامبر توست،
 همان کس که او را پناه و پرده ما قرار دادی،
 همان کس که استواری ما را به او برقرار ساختی،
 همان کس که پناهگاهی جز او نداریم،
 همان بزرگی که او را برای مؤمنان امام و پیشوا برگزیدی.

و سخن را با درود و دعائی این چنین به فرجام می بریم:

فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَاماً
 وَ زِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ إِكْرَاماً

وَاجْعَلْ مُسْتَقَرَّةً لَنَا مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا
وَآتِمِّمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيمِكَ آيَاةَ أَمَانِنَا
حَتَّى تُورِدَنَا جَنَّاتِكَ
وَمُرَاقَقَةَ الشُّهَدَاءِ مِنْ خُلَصَائِكَ
پروردگارا!

اگر سلام و درود ما به او برسد، سر به آسمان می‌سائیم و بسی
بزرگ مقام می‌گردیم.
پس، تحیت و سلامی خالصانه، از جانب ما، به آن حضرت
ابلاغ فرما
و به این وسیله اکرام و بزرگداشتی نیکو، نصیب ما بفرما و بر
آن بزرگداشت بیفزای.
خداوند!

جایگاه و قرارگاه او را، برای ما نیز جایگاه و محل استقرار و
آرامش قرار ده و نعمت خویش را با امامت و پیشوایی آشکار
او بر ما تمام کن.

چنان کن که چون آن حضرت ظهور فرماید، با پیشوائی او ما
را به بهشت برین در آوری و سعادت دوستی و همراهی با
شهیدان برگزیده و پاکبخت‌ات، نصیبمان فرمائی.

آمین